

بررسی زمینه‌ها و راه‌های ورود تشیع به مغرب

* حسین خسروی

** سهراب اسلامی

چکیده

اهالی مغرب پس از وقوع فتح اسلامی، مذهب مالکی را برگزیدند و بر اساس آن عمل کردند. به همین دلیل مجالی برای رشد و گسترش سایر مذاهب ایجاد نشد؛ اما منابع تاریخی حاکی از آن است که تشیع در میان اهالی مغرب، به خصوص بربرها، رسوخ کرد؛ چراکه آنها اهل بیت (ع) و علویان را تنها ملجأ آرزوها و حقوق خود می‌دانستند. وانگهی استبداد سیاسی و فکری امویان و عباسیان مانع از فعالیت امامان شیعه و علویان نشد و آنها از راه‌های مختلف درصدد تبلیغ تشیع در مغرب برآمدند. بنابراین، نفوذ تشیع در مغرب، به زمان‌هایی قبل از قیام ادریسیان (۱۷۲-۳۷۵ ه.ق.ه) و فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.ه) باز می‌گردد. تشیع به سه شیوه یعنی از طریق بربرهای دوستدار اهل بیت (ع)، داعیان امام صادق (ع) و علویان، به مغرب راه یافت و گسترش سریع دعوت فاطمیان در افریقایه و مغرب، حکایت از نفوذ تشیع و آشنایی مغربیان با عقاید و افکار تشیع دارد. بررسی زمینه‌ها و راه‌های ورود تشیع به مغرب موضوع این نوشتار است که با استناد به منابع تاریخی و به شیوه توصیفی-تحلیلی و روش کتابخانه‌ای بدان پرداخته خواهد شد.

کلیدواژه‌ها: تشیع، مغرب، علویان، بربر، مالکی.

* استادیار گروه معارف، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمین hkhosravi88@gmail.com
 ** دانش آموخته دکتری تاریخ و تمدن اسلامی و مدرس گروه معارف دانشگاه آزاد اسلامی واحد خمین (نویسنده مسئول) sohrabeslami2014@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۹۴/۴/۹؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۷/۲۱]

مقدمه

آیین اسلام بعد از فتح اسلامی مغرب و افریقيه در آن نواحی انتشار یافت و بربرها و دیگر فرقه‌های ساکن در مغرب به اسلام گرویدند. پس از آنکه در حکومت اسلامی در تمام جنبه‌های حیات، از جمله عقیدتی و دینی، تطورات و دگرگونی‌هایی ایجاد شد، اهالی مغرب مذهب مالکی را برگزیدند. بنابراین، آنچه درباره وضعیت دینی بلاد مغرب نزد همگان مشهور است این است که آن سرزمین مخصوص اهل سنت بوده و مردمان آن خطه در فقه بر مذهب امام مالک اعتماد داشته‌اند و به همین منوال اهالی مغرب امور دین را نسل به نسل به ارث بردند. اما مدارک و شواهد تاریخی حاکی از ورود زود هنگام تشیع به سرزمین مغرب اسلامی است و نشان می‌دهد که این مذهب زمینه مساعدی برای گسترش در آن سرزمین یافت و بعدها همین زمینه به برپایی حکومت‌های شیعی در آن دیار کمک کرد (قاضی نعمان، ۱۹۷۰: ۶۲-۶۳).

سلطنت امویان، به خصوص عباسیان، در مشرق‌زمین حصار و مانعی فکری و سیاسی برای ائمه اهل بیت (ع) و علویان بود. با این همه، این عامل مانع از فعالیت و تلاش آنها برای حفاظت از آیین و مذهب تشیع نشد. علویان قیامگر مخالف خلافت، ابتدا در شرق قیام کردند و دعوت خود بر ضد خلافت را آغاز کردند. شمار فراوان قیام‌های علویان در نواحی حجاز، عراق و مناطقی از ایران در قرن اول و دوم هجری، حکایت از گستردگی این قیام‌ها در آن مناطق دارد (اصفهانی، بی‌تا: ۱۲۲ به بعد؛ ساعی، ۱۳۰۹: ۲، ۶ به بعد؛ مجهول المؤلف، ۱۸۶۱: ۳/۲۳۰ به بعد؛ ابن زهره، ۱۳۱۰: ۱۴ به بعد؛ ابن عنبه، ۱۴۱۷: ۶۵ به بعد؛ رازی، ۱۹۹۵: ۵۵-۵۸، ۱۷۰).

وقتی حرکت‌های شیعی در این نواحی با شکست مواجه شد، توجهشان به مغرب معطوف شد تا آنچه را در شرق نتوانستند به دست آورند، در مغرب تحقق بخشند؛ و حتی گفته شده امامان شیعه (ع) اقداماتی را برای گسترش عقاید شیعی در مغرب‌زمین انجام دادند و داعیانی را از سوی خود بدان دیار فرستادند. این مطلب در خصوص قیام خوارج هم صدق می‌کند. خوارج نیز همانند شیعیان، قیامشان را در شرق آغاز کردند، ولی وقتی از تحقق خواسته‌هایشان در آنجا ناامید شدند، به مغرب روی آوردند، گویا مغرب‌زمین از لحاظ فکری و عقیدتی آمادگی پذیرش افکار شیعه را داشت. قیامگران علوی و شیعی در مغرب، از دیگر قیامگران موفق‌تر بودند. تشیع در مغرب حتی

توانست دولت‌های خوارج را به مملکات خود اضافه کند و با تشکیل خلافت فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.) برای اولین بار، وحدت مغرب مستقل از خلافت شرق را ایجاد کند. بنابراین، ورود تشیع به مغرب پیش از شکل‌گیری خلافت فاطمیان بوده است و مراحل سه‌گانه‌ای را برای ورود تشیع به مغرب برشمرده‌اند. نکته در خور ذکر درباره اوضاع سیاسی و فکری مغرب این است که هم‌زمان با حضور علویان در مغرب، برخی گروه‌های عرب نیز برای به دست آوردن پایگاه و تشکیل حکومت به افریقيه و مغرب روی آوردند، ولی موفق نشدند. بهترین شاهد بر این مسئله تلاش‌های «عبدالرحمان داخل» در افریقيه و مغرب قبل از ورود به اندلس است که چندی را در مغرب و در میان قبایل بربر سپری کرد، اما چون اقامتش در مغرب موفقیتی به همراه نداشت، از آنجا روانه سرزمین اندلس شد.

مراحل ورود تشیع به مغرب

مرحله اول: از طریق بربرها

این مرحله قبل از سال ۱۴۵ ه.ق. آغاز شد. اطلاعاتی که منابع درباره حضور تشیع در بین بربرها در اختیار قرار می‌دهند مربوط به قرن دوم هجری است. ارتباط بربرها با اهل بیت (ع) پایه و اساس تاریخی و پیشینه دارد. در مغرب از قرن اول هجری، اهل بیت پایگاه والایی داشتند (ابن ابار، ۱۹۸۷: ۳۴۹-۳۵۰؛ ابن عذاری، ۱۹۴۸: ۱۴۶؛ ابن اثیر، ۲۰۰۳: ۵، ۲۰۰-۲۰۱). قبایل بربر، اهل بیت (ع) را تجلی آرزوهای برآورده‌نشده خود، مثل عدالت اجتماعی، مساوات، برابری و اصلاح جامعه و تغییر وضعیت موجود آن می‌دیدند. به گفته موسی لقبال، «محبّت به اهل بیت (ع) در بین تمام ساکنان مغرب وجود داشته است. انتساب به اهل بیت نزد آنها شرف و افتخار محسوب می‌شود. در موارد بسیار، نام علی (ع) را بر کودکان خود می‌نهادند که شبیه آن در خصوص معاویه دیده نمی‌شد» (لقبال، ۱۹۷۶: ۲۰). ابن ابی ضیاف می‌گوید حبّ علی جزء دین اهل فریقیه بود. در این خصوص، تفاوتی بین عالم و جاهل نیست. زنان حامله در افریقيه و مغرب در زمان وضع حمل برای کاهش درد زایمان، به نام محمد (ص) و علی (ع) توسّل می‌جستند (ابن ابی ضیاف، ۱۹۶۳: ۱۲۱).

حبّ اهل بیت (ع) در میان بیشتر قبایل بربر، اعم از برانس^۱ و بتر،^۲ وجود داشت

(لقبال ۱۹۷۶: ۲۰۶). تجلی این محبت را می‌توان در کمک به علویانی دید که هنگام تعقیب کارگزاران بنی‌عباس به مغرب پناه بردند. آنها در حالی که از قبل نزد قبایل بربر پایگاهی نداشتند و ناشناخته بودند، به سبب انتساب به رسول خدا (ص) اکرام شدند. این اکرام صرفاً به واسطه نفوذ اهل بیت (ع) بین قبایل بود (ابن طباطبا، ۱۳۷۲: ۷۴-۷۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۹۴-۱۹۵؛ ابن‌عنه، ۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۲۶؛ ابن‌قتیبه، ۱۳۷۳: ۲۱۳). بعضی از اعتقادات عامیانه در مغرب نشان از نفوذ اهل بیت (ع) در بین قبایل بربر دارد؛ مثلاً بسیاری از مردم آنجا معتقدند علامت پنج، که طبق اعتقادشان رمزی از اهل بیت (ع) و اصحاب کساء است، موجب حفظ آنها از نظر بد و حسد می‌شود (لقبال ۱۹۷۶: ۲۰۶).

ابوالحسن شاذلی، رهبر فرقه شاذلیه، به مریدانش توصیه می‌کرد وقتی مشکلات آنها را فرا می‌گیرد برای حل آن «یا محمد» و «یا علی» بگویند (احمد ابوضیف، ۱۹۸۳: ۱/۱۲۱). این محبت به علی (ع) و خاندانش به مفهوم تشیع مصطلح نیست. زیرا مسلمانان مغرب منکر فضل دیگر صحابه نبودند. بعضی ادعا می‌کنند این اظهار محبت به اهل بیت (ع)، از تأثیرات دعوت فاطمیان در مغرب بوده است (لقبال ۱۹۷۶: ۲۰۷).

حرکتی که ادریسیان (۱۷۲-۳۷۵ ه.ق.) و بعد فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.) برای جلب قبایل آفریقاییه و مغرب به سوی خود انجام دادند، استفاده از نفوذ اهل بیت (ع) به نفع اهداف خودشان بود. ادریسیان و داعیان فاطمی، به‌خصوص ابوعبدالله، بیشترین استفاده را از این مسئله برای جلب قبایل به طرف اهداف خود کردند. ابوعبدالله و قبل از او راشد، غلام ادریس بن عبدالله ادریسی، دعوتشان را ابتدا برای افرادی از اهل بیت (ع) بدون اظهار وابستگی فرقه‌ای خود مطرح کردند. انتساب فاطمیان به اهل بیت (ع)، عاملی بسیار مهم برای جلب قلوب مردم بود؛ به‌خصوص وقتی اخبار جنایت‌های صورت‌گرفته در حق اهل بیت (ع) و علویان، اعم از قتل و تبعید و زندانی شدن، به آنها می‌رسید. به دلیل محبوبیت اهل بیت (ع)، عباسیان تصور می‌کردند امارات و حکومت علویان در هر نقطه‌ای از سرزمین اسلام، مسئله‌ای است که به راحتی نجات از آن ممکن نیست (همان: ۲۰۷-۲۰۸).

انتساب فاطمیان به اهل بیت (ع) زمینه‌ای بود که خود را تنها حکومت مشروع جلوه دهند و مشروعیت حکومت‌های معاند خود را انکار کنند. آنها از این واقعیت در مواجهه با اغلییان (۱۸۴-۲۹۷ ه.ق.) حنفی‌مذهب تمیمی و حکومت اندلس، که از امویان

(۱۳۸-۴۲۲ ه.ق.) بودند و از قدیم نزاعی دامنه‌دار بین امویان و بنی‌هاشم بر سر مسئله حکومت بود، استفاده کردند. فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.)، امویان اندلس (۱۳۸-۴۲۲ ه.ق.) را مخالفان آیین اسلام، فاسقان (قاضی نعمان، ۱۹۹۷: ۲۱۴) و طردشدگان رسول‌الله (ص) معرفی می‌کردند (همان: ۱۰۶). بربرها از خاندان علوی حمایت می‌کردند و در شکل‌گیری دولت‌های علوی ادریسیان (۱۷۲-۳۷۵ ه.ق.) و فاطمیان (۲۹۷-۵۶۷ ه.ق.) نقش داشتند (عباس و نصرالله، ۲۰۰۱: ۸۲).

مغربی‌ها در این دوران در نتیجه رفت‌وآمد با شیعیان در موسم حج و اماکن مقدس و همچنین گسیل داشتن هیئت‌های علمی و حتی برقراری ارتباط مستقیم با امامان اهل بیت (ع) اندیشه‌های شیعه را هرچند به طور محدود در مغرب عربی انتقال دادند. به گفته عبدالرحمان جیالی: «منیب بن سلیمان مکناسی نخستین کسی بود که افکار تشیع را در مغرب میانه (الجزایر) گسترش داد. مکناسی در حومه تاهرت^۳ و مناطق وائشریس^۴ سکنا گزید و این آیین را در میان عامه مردم رواج داد» (جیالی، ۱۹۸۳: ۲۲۸/۱)؛ اما متأسفانه درباره مکناسی، بیش از آنچه جیالی بیان کرده، اطلاعاتی در دست نیست. جیالی به منبعی که با استفاده از آن این مطلب را ابراز داشته، اشاره نکرده است.

مرحله دوم: از طریق حلوانی و سفیانی

این مرحله از سال ۱۴۵ ه.ق. / ۷۶۲ م. آغاز شد و تا سال ۱۷۲ ه.ق. / ۷۸۹ م.، یعنی اوایل تشکیل حکومت ادریسیان، ادامه یافت (ابن‌ابی‌زرع فاسی، ۱۹۷۲: ۵۷). این مرحله با مراحل پیشین تفاوت دارد. زیرا کارها در آن سازمان می‌یافت و برنامه‌ریزی‌ها به طور دقیق و کامل به انجام می‌رسید. برخی از مورخان قدیم و محدثان بر آنند که در این برهه تاریخی امام صادق (ع) دو مبلّغ به نام‌های سفیانی و حلوانی به مغرب گسیل داشت. قاضی نعمان در این زمینه می‌گوید: «در سال ۱۴۵ ه.ق. / ۷۶۲ م. دو مرد از مشرق به سمت مغرب آمدند که گفته می‌شد جعفر بن محمد صادق (ع) آنها را فرستاده بود. آن دو، سفیانی و حلوانی نام داشتند» (قاضی نعمان، ۱۹۸۷: ۳۲/۱).

منابع به‌صراحت از این دو نام نبرده‌اند. شاید علت آن، ماهیت مأموریت آنها در گسترش تشیع بوده تا حکومت آنها را تعقیب نکند. شایان ذکر است که یکی از پژوهشگران نام حلوانی را «عبدالله بن علی بن احمد» و نام ابوسفیان را «حسین بن قاسم» می‌داند و از

منبعی که در ذکر این مطلب استفاده کرده، سخنی به میان نیاورده است (مرغی، ۲۰۰۵: ۲۱۷).

قاضی نعمان در کتاب *افتتاح الدعوة جزئیات* بیشتری مطرح می‌کند و می‌گوید:

در سال ۱۴۵ دو مرد از خاور آمدند که گفته می‌شد، ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق (ع) آنها را فرستاده است. وظیفه آنها گسترش ظاهر علوم امامان آل محمد (ص) و ترویج فضایل آنها بود. امام به آنها فرمان داده بود از آفریقا به سرزمین بربرها بروند و سپس هر یک در منطقه‌ای فرود بیایند. وقتی به مرامجه رسیدند یکی از آنها موسوم به ابوسفیان در مکانی با نام تالا اقامت گزید. او مسجدی ساخت و با زنی ازدواج کرد و غلام و کنیزی خرید. او به فضیلت و عبادت و یاد خدا در آن منطقه شهرت یافت. مردم آن مناطق نزد او می‌آمدند و فضایل اهل بیت (ص) را از زبان وی می‌شنیدند. بسیاری از اهالی مرامجه از طریق او به مذهب تشیع گرویدند و آنجا به سرزمین شیعیان تبدیل شد. سفیان باعث شد آنها و اهالی لاریس شیعه شوند. گفته می‌شود او اهالی نقطه را نیز شیعه کرد. نفر دوم به حلوانی معروف بود. او به سوق حمار رسید و در مکانی به نام ناظور فرود آمد و مسجدی ساخت و با زنی ازدواج کرد و غلام و کنیزی خرید. او در عبادت و فضیلت میان اهالی آن ناحیه سرآمد بود. مردم قائل او را الگوی خود قرار دادند و بسیاری از مردم کتامة و نغزه و سماته از طریق او شیعه شدند. او به آنها می‌گفت: «من و سفیانی را به این دیار گسیل داشتند و به ما گفتند به مغرب بروید. شما به سرزمین بایری وارد می‌شوید، پس آن را شخم بزنید، در آن حفر کنید و هموارش کنید تا صاحب بذر بیاید و دانه‌ها را در آن بپاشد». فاصله میان ورود این دو به مغرب و ورود صاحب بذر، یعنی ابو عبدالله شیعی، ۱۳۵ سال بود (قاضی نعمان، ۱۹۷۰: ۵۴-۵۸).

در این باره ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ ه.ق.) معتقد است این شیعیان یمن بودند که حلوانی و سفیانی را به مغرب روانه کردند. او می‌گوید:

آنان دو مرد به نام‌های حلوانی و ابوسفیان را به مغرب روانه کردند. آنها به این دو مرد گفتند مغرب سرزمین بایری است. پس به آنجا رفتند و آنقدر کوشیدند تا صاحب بذر بیاید. این دو مرد به راه افتادند تا یکی در سرزمین کتامة، در

جایی به نام مرماجنه، فرود آمد و دیگری وارد سوق حمار شد. دل‌های مردم آن مناطق به سوی این دو گرایش پیدا کرد و هدایا و اموالی برایشان فرستادند. سال‌های بسیاری در آن مناطق زیستند تا آنکه با فاصله اندکی از یکدیگر از دنیا رفتند. در جای دیگری می‌گویند حلوانی و ابوسفیان سرزمین کتامة مغرب را آماده کردند و پس از آنکه از دنیا رفتند، زمینه کاملاً هموار و مساعد شده بود (ابن اثیر، ۲۰۰۳: ۴۴۹-۴۵۰).

ابن خلدون (متوفای ۸۰۸ ه.ق.) نیز در این باره می‌گوید:

جعفر صادق (ع)، حلوانی و سفیانی را که از پیروانش بودند به آفریقا روانه کرد و گفت در مغرب با سرزمین بایری روبه‌رو هستید. پس بروید و آنجا را شخم بزنید تا صاحب بذر از راه برسد. یکی در سرزمین مراغه و دیگری در سوق حمار فرود آمد. هر دوی این مناطق در سرزمین کتامة بودند. دعوت به تشیع در آن نواحی گسترش پیدا کرد (ابن خلدون، ۲۰۰۳: ۳۸/۴).

وی در بخش دیگری از کتاب خود، از تلاش اسماعیلیان برای تبلیغ مذهب خود سخن به میان می‌آورد و می‌گوید:

دو مرد به نام‌های حلوانی و سفیانی این دعوت را به آفریقا رساندند. شیعیان آنها را به آنجا فرستادند و به آنها گفتند مغرب سرزمین بی‌حاصلی است؛ بروید و آن را شخم بزنید تا صاحب بذر بیاید. آنان به راه افتادند و در سرزمین کتامة فرود آمدند. یکی از آنها در محلی به نام سوق حمار فرود آمد و این دعوت در میان اهالی آن مناطق بربرنشین، به‌ویژه در کتامة، منتشر شد. آنان ادعا می‌کردند که پیامبر با صراحت علی را به خلافت سفارش کرده اما صحابه از این سفارش عدول کردند و اظهار براءت از عدول‌کنندگان واجب شده است. سپس علی خلافت را به پسرش حسن، حسن به برادرش حسین، حسین به پسرش زین‌العابدین، زین‌العابدین به پسرش محمد باقر، محمد باقر به پسرش جعفر صادق و جعفر صادق به پسرش اسماعیل سفارش کرد و از اسماعیل به پسرش محمد رسید (همان: ۴۴۲/۳-۴۴۳).

مقریزی (متوفای ۸۴۵ ه.ق.) می‌گوید:

ابوالقاسم رستم بن حسین بن حوشب به یمن رفت و مردم را به مهدویت فرا خواند و اعلام کرد که ظهور نزدیک است. او پس از آنکه پیروانش از عراق بر گرد وجودش جمع شدند، دو مرد به نام‌های حلوانی و ابوسفیان به مغرب می‌فرستد و به آنها می‌گوید مغرب سرزمین بایری است. بروید و آن را شخم بزنید تا صاحب بذر بیاید. آنها هم به راه افتادند و یکی از ایشان در کتامة فرود آمد. اهالی آن مناطق به آن دو گرایش پیدا کردند و اموال و هدایای فراوانی برایشان فرستادند. آنان سالیان متمادی زیستند و در همان‌جا از دنیا رفتند (مقریزی، ۱۹۴۹: ۴۱/۱).

از منابع دیگر استفاده می‌شود که امام جعفر صادق (ع)، در سال ۱۴۵، حلوانی و ابوسفیان را به مغرب فرستاد و به آنان گفت:

شما وارد سرزمین بایری می‌شوید که اصلاً در آن کشت و زرع نبوده، پس آن را شخم بزنید و هموار کنید تا صاحب بذر از راه برسد و در آن بذرافشانی کنید. ابوسفیان در شهر مرماجنه و حلوانی در مکانی موسوم به سوق حمار (سوجمار) فرود آمدند. آن دو همواره مردم را به اطاعت از اهل بیت (ع) فرا می‌خواندند تا آنکه دل‌های بسیاری از اهالی کتامة و دیگر شهرها به محبت اهل بیت گروید و شیعه شدند (همان: ۴۱/۱).

ادریس عمادالدین قریشی، در کتاب *عیون الأخبار و فنون الآثار*، پس از ذکر کسانی که به ابوطالب منتسب بودند و در ابتدای حکومت بنی‌عباس قیام کردند، می‌گوید: «امام ابو عبدالله جعفر بن محمد دو تن از شیعیان خود را در سال ۱۴۵ به مغرب فرستاد و به ایشان دستور داد مردم را به ولایت اهل بیت (ع) فرا خوانند و ظاهر علوم آل محمد (ع) را گسترش، و فضایلشان را رواج دهند» (قریشی، بی‌تا: ۳۲۴-۳۲۵؛ مرغی، ۲۰۰۵: ۲۱۴).

به استناد منابع کهن، محمود اسماعیل معتقد است نمی‌توان تاریخ ورود تشیع به مغرب را مشخص کرد. این گفته هم که تشیع در نیمه دوم قرن دوم هجری، یعنی پس از برپایی دولت ادریسیان در سال ۱۷۲ ه.ق.، به مغرب راه یافته پشتوانه تاریخی ندارد.

زیرا روشن است که مذهب شیعه ۲۷ سال پیش از برپایی حکومت ادریسیان وارد مغرب شد (اسماعیل، ۱۹۷۶: ۷۵).

مورخان دوران معاصر، مطالب بیان‌شده در منابع قدیمی عرب را تأیید کرده‌اند (سالم، ۱۹۸۲: ۵۰۹؛ عبادی، ۱۹۷۸: ۱۷۳؛ عدوی، ۱۹۷۰: ۳۲؛ غلاب، ۲۰۰۵: ۳۴۳/۱؛ کعاک، ۲۰۰۳: ۱۵۰). به جز مصطفی غالب که معتقد است محمد بن اسماعیل، ملقب به حبیب، این مبلغان را در سال ۱۹۱ ه.ق. به مغرب فرستاده است (غالب، ۱۹۶۵: ۱۳۱-۱۳۲؛ ابوزیدون، ۲۰۰۵: ۲۳۲؛ قمی، ۱۳۶۰: ۸۰-۸۱؛ غالب، ۱۹۶۵: ۱۴۴-۱۶۲؛ شبستری، ۱۳۷۹: ۳۱). او از ادعای خود درباره یافتن برخی دست‌نوشته‌های اسماعیلی دفاع می‌کند، اما واقعیت‌های تاریخی این ادعا را تأیید نمی‌کنند. ضمن آنکه او سخنی از آن نسخ خطی هم به میان نیاورده است. به نظر می‌رسد تعصب مذهبی او، به عنوان شخصی اسماعیلی، باعث بیان چنین ادعایی شده است. پاره‌ای از پژوهشگران چنین فرض می‌کنند که ابوسفیان و حلوانی برای دعوت به مذهب اسماعیلیه نیامده بودند؛ بلکه مردم را به امامت امام رضا (ع)، که از خاندان پیامبر بود، دعوت می‌کردند و با معرفی او به عنوان مهدی منتظر ظهورش را نزدیک می‌دانستند (طالبی، ۱۹۹۵: ۳۷؛ بیلی، ۱۹۹۳: ۶۲).

ارسال داعیان شیعی به مغرب از سوی امام صادق (ع) در این برهه زمانی بیانگر اهداف و دلایلی است که امام صادق (ع) را به چنین کاری واداشت، که مهم‌ترین آنها چنین است:

۱. امام صادق (ع) آگاهی سیاسی عمیقی داشت. از این‌رو تغییر روش تبلیغی و مکان دعوت به خودی خود یا اتفاقی نبود، بلکه بیانگر دوراندیشی حکیمانه، عاقلانه و هدفمند امام صادق (ع) بود؛ چراکه مغرب در پی انتقال قدرت از امویان به عباسیان شاهد حوادث متعددی از جمله درگیری میان بنو عبدالرحمان بن حبیب بر سر قدرت و سلطه بر مغرب بود. لذا یکی از محققان جدید معتقد است «اخبار مغرب‌زمین، از قبیل ضعف سیاسی، به دلیل انقسام آن منطقه به امارت‌های مختلف، از امامان شیعه مخفی نبوده است». بنا بر همین دیدگاه، می‌توان گفت امام صادق (ع) شاگردانی داشته که اخبار را از مناطق مختلف اسلامی برای ایشان می‌آوردند.

۲. هر گونه اقدام سیاسی یا فرهنگی در مشرق برای امام صادق (ع) به سبب سلطه عباسیان و مراقبت از ایشان سخت و دشوار بود. امام صادق (ع) نیز از این وضعیّت آگاه

بود و به همین دلیل تمرکز امام بر دیگر نواحی اسلام بود که فاقد رؤسا و حاکمانی قدرتمند بود. پس امام از میان همه اقالیم، مغرب را برگزید و این در نیمه دوم قرن دوم هجری، یعنی در سال ۱۴۵ ه.ق. بود.

۳. امام صادق (ع) از مظلومیت بربرها بی اطلاع نبود. بربرها از حاکمان اموی و عباسی کینه به دل داشتند و به دنبال خلاصی از حکومت ظالمانه آنها بودند. همین مسئله موجب علاقه مندی بربر به اهل بیت (ع) شد و تشیع در مغرب زمین ریشه دوانید و قدرتمند شد. یکی از مبانی فکری امام صادق (ع) نیز مبارزه و مخالفت با بدعت‌ها و فتنه‌هایی بود که در اسلام رسوخ کرده بود (خفاجی، ۱۴۳۳: ۲۶۵؛ اسماعیل، ۱۹۷۶: ۷۴).

دعوت به مذهب تشیع در قبایل صنهاجه انجام گرفت و ابن خلدون نیز این موضوع را تأیید می‌کند و می‌گوید: «صنهاجیان موالی خلیفه علی بن ابی طالب بودند، حال آنکه زنانیان از موالی خلیفه عثمان بن عفان به شمار می‌رفتند و ما نمی‌دانیم چرا این‌گونه بود» (ابن خلدون، ۲۰۰۳: ۱۸۰/۶؛ ادریس، ۱۹۹۲: ۳۴/۱).

با کمی دقت نظر در دو دیدگاه قدیم و جدید یادشده درمی‌یابیم که این دیدگاه‌ها از نقد در امان نماندند. بی‌توجهی ابن خلدون به مسئله توجیهی ندارد. زیرا او مورخ آگاهی است و از نوشته‌های پیشینیان اطلاع کافی داشت. علاوه بر همه اینها، او از اهالی مغرب به شمار می‌رفت و در کتاب خود به تاریخ ورود شیعه به مغرب اشاره کرده است. اما آن‌گونه که پیدا است، او نمی‌خواهد به مسئله تشیع در مغرب و اظهار دوستی با امام علی (ع)، جنبه تاریخی دهد، در حالی که موضع‌گیری شناخته‌شده‌ای در قبال اهل بیت (ع) و پیروی و الگوگیری از آنها دارد. مثلاً می‌گوید: «اهل بیت (ع) با خط مشی و شیوه و فقه مخصوصی که مذهبشان را بر مبنای آن پی افکندند، از خرد به دور افتادند. آنان از برخی صحابه به بدی یاد می‌کنند و به معصوم بودن ائمه خود و درستی تمامی سخنان آنان اعتقاد دارند. در حالی که همه این مبانی بی‌پایه است» (ابن خلدون، ۲۰۰۳: ۲۴۶/۱). این مطلب آشکارا کتاب خدا را سبک شمرده است. زیرا منطقی نیست ما کسانی را، که خداوند آنها را پاک و بی‌آلایش معرفی کرده، بی‌خرد بنامیم. خداوند درباره اهل بیت (ع) در آیه تطهیر می‌فرماید: «خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت (ع) دور کند و کاملاً شما را پاک سازد» (احزاب: ۳۳).

در خصوص این دیدگاه برخی از پژوهشگران معاصر، که این دوستی نشئت گرفته از

اخلاص صنهاجیان در مواجهه با فاطمیان است، باید بگوییم که تشیع در مغرب و قبایل صنهاجه در سال ۱۳۵ ه.ق. قبل از شکل‌گیری حکومت فاطمیان رواج یافت و علاقه‌مندی آنها به اهل بیت (ع) و فاطمیان یکی از حلقه‌های زنجیره تشیع به شمار می‌رفت که پیش از پیدایش دولت فاطمیان در آنها ریشه گرفته بود (خفاجی، ۱۴۳۳: ۱۶۸). بر اساس تقسیم‌بندی‌های تقریبی، بربرها به برانس و بتر تقسیم می‌شوند. قبایل بتر، بادیه‌نشین بودند و قبایل برانس شهرنشین (عبادی، ۱۹۵۸: ۱۹۳). قبایل صنهاجه و کتامه در محدوده قبایل برانس قرار می‌گیرند و این یعنی اندیشه شیعی، هرچند به صورت اندک و پیش پا افتاده، در میان قبایل متمدن و شهرنشین بربر منتشر شد. به عبارت دیگر، این مسئله مدنی بودن نظریه تشیع و گسترش آن در میان مردم را نشان می‌دهد. با این همه، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که: پذیرش تشیع از جانب بربرها چگونه صورت گرفت؟ برخی از پژوهشگران به این پرسش پاسخ داده‌اند. آنان معتقدند «تشیع از زمان پیدایش خود، با عرب‌ها و تعصبات عربی به مخالفت برخاست. همچنین، تشیع در مشرق از طریق موالی ایرانی و در مغرب از طریق موالی بربری گسترش پیدا کرد. به همین دلیل، سرزمین‌های شمال آفریقا برای پذیرش شیعیان مساعد بود» (مکی، ۲۰۰۴: ۹؛ عبادی، ۱۹۷۸: ۱۷۳).

پژوهشگر دیگری می‌گوید:

مذهب تشیع به دل بربرها راه یافت و با استقبال مواجه شد، اما این استقبال ناشی از اذعان و باور درونی به تشیع نبود، بلکه نتیجه حس مهربانی و ترحمی بود که به علت تحمل مصیبت‌های فراوانی از سوی امویان و عباسیان، به علویان داشتند. این مصیبت‌ها در مغرب بازتاب یافت و بربرها با جان و دل متأثر شدند، به‌ویژه که آنان تازه‌مسلمان بودند. این مسئله عجیب نیست؛ چراکه مغربیان همواره دوستدار اهل بیت (ع) بوده‌اند و علی (ع) و فرزندان او را احترام می‌کردند. شاید هم آنها علی (ع) را بر خلفای پیشین ترجیح می‌دادند (جراری، ۱۹۹۴: ۹۵-۹۶).

مرحله سوم: علویان در مغرب

علویان بیشترین نفوذ و پایگاه را نزد قبایل بربر داشتند. هم‌زمان با حضور علویان در

مغرب، بعضی از گروه‌های عرب، برای به دست آوردن پایگاه و تشکیل حکومت به آفریقه و مغرب روی آوردند، ولی موفق نشدند. در آغاز عصر عباسی، بعضی از رجال بنی‌امیه به مغرب فرار کردند و کوشیدند پایگاهی سیاسی برای تشکیل حکومت به دست آورند، اما توفیق نیافتند. بهترین شاهد این مسئله تلاش‌های «عبدالرحمان داخل» در آفریقه و مغرب قبل از ورود به اندلس است که موفقیتی به همراه نداشت. مدتی بعد از آن، «ادریس بن عبدالله» به آنجا رفت و در بین قبایل «اوربه» در منطقه «زرهون» در مغرب‌الاقصى مستقر شد و موفقیتی عظیم به دست آورد (ابن‌ابی‌زرع، ۱۹۷۲: ۲-۱۹؛ مکناسی، ۱۹۷۴: ۲۰/۱). حضور مستمر علویان، که منجر به تشکیل حکومت آنان شد، از زمان «ادریس اول» (۱۷۲-۱۷۷ ه.ق.) آغاز شد (ابن‌قتیبه، ۱۳۷۳: ۲۱۳)؛ هرچند بعضی منابع، راجع به شیعی بودن این قیامگران سکوت کرده‌اند و با تردید به آن می‌نگرند. با توجه به قرینه‌هایی که درباره حضور تشیع و علویان در اندلس گفته شده، به نظر می‌رسد اقوال کسانی که معتقدند نفوذ شیعه و علویان از زمان‌های قبل از ادریسیان بوده، پذیرفتنی باشد و زمان حضور علویان و شیعیان به آغاز دعوت خوارج در مغرب، از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم نسبت داده شود.

اکثر علویان مغرب، از اولاد امام حسن (ع) بودند، چون قیامگران علوی بعد از قیام «زید بن علی» (متوفای ۱۲۲ ه.ق.) و یحیی از نوادگان امام حسن (ع) بودند. آنها برای در امان ماندن از تعقیب و زندان، به مغرب رفتند (ابن‌طباطبا، ۱۳۷۲، ۷۴-۷۷، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۹۴-۱۹۵؛ ابن‌عنه، ۱۳۶۳: ۱۲۴-۱۲۶؛ مجهول‌المؤلف، ۱۸۶۱: ۳/۳۸۵). به گفته ابن‌ابی‌زرع، «محمد نفس زکیه شش برادر داشت: یحیی، سلیمان، ابراهیم، موسی، عیسی و ادریس». از میان آنها چهار تن در شهرهای شرق عالم اسلامی به نام او دعوت می‌کردند و عیسی به آفریقه آمد و بسیاری از بربرها دعوت او را اجابت کردند، ولی در آنجا نماند. زیرا برای مشارکت در قیام «فخ» به مشرق بازگشت (اصفهانی، بی‌تا: ۲۹۷؛ ابن‌ابی‌زرع، ۱۹۷۲: ۱۶۵). در منابع به علویانی که به مغرب آمدند و در آنجا وطن‌گزیند و برای خود حکومت تشکیل دادند، اشاره شده است. بسیاری از شهرها و مراکز در مغرب‌الاوسط و الاقصی، منسوب به علویانی است که آن شهرها را تأسیس یا در آن حکومت کرده‌اند (ابن‌طباطبا، ۱۳۷۲: ۴۰۵-۴۰۶؛ مسعودی، ۲۰۰۷: ۳/۲۶۹). این شهرها از حد اقلیم «زاب» تا مغرب‌الاقصى امتداد دارد. برخی از جغرافی‌دانان و مورخان، به این شهرها اشاره کرده‌اند. «یعقوبی»

اولین جهانگرد مسلمانی که از شرق به آن منطقه رفته، به حکومت «حسن بن سلیمان علوی» در «هاز» و شهرهای اطراف آن، که ساکنانش مخلوطی از «زناته» و «صنهاجه» و «زواوه» بوده‌اند (یعقوبی، ۱۳۴۷: ۱۰۹-۱۱۰) و به حکومت «بنومحمد بن جعفر حسنی علوی» در ناحیه «متیجه» (همان: ۱۱۰) و حکومت «محمد بن سلیمان بن عبدالله حسنی» و ذریه او در «مدرکه» (همان) اشاره می‌کند. وی می‌گوید هر مردی از اینان در شهری و ناحیه‌ای مقیم و متحصن است و شمارشان به حدی است که این سرزمین به نام ایشان معروف و به ایشان منسوب است (همان: ۱۱۰-۱۱۱). بکری هم اشاره به شهرهایی می‌کند که مربوط به علویان بوده است؛ شهر «تنس»، که اصحابش از فرزندان «ابراهیم بن محمد علوی حسنی» بوده‌اند (بکری اندلسی، بی‌تا: ۶۱) و شهر «حمزه» (که غیر از سوق حمزه است) که «حمزه بن حسن بن سلیمان حسنی» تأسیس کرده است (همان: ۶۴-۶۵). برخی از علویان نیز شهرهایی مثل «تونانا» (همان: ۸۰) و «نفیس» (همان: ۱۶۰) را تأسیس کرده‌اند.

از بین علویان، مهم‌ترین و مشهورترین فرد در تاریخ مغرب‌الاقصى، «ادریس بن عبدالله بن حسن» (۱۷۲-۱۷۷ ه.ق.) مؤسس ادریسیان است (ابن قتیبه، ۱۳۷۳: ۲۱۳؛ طبری: ۱۹۶۴: ۴۱۶/۶؛ مسعودی، ۲۰۰۷: ۲۶۹/۳). بعد از آنکه او به مغرب آمد، عده‌ای از علویان، که از واقعه «فخ» نجات پیدا کرده بودند، به او پیوستند (ابن فقیه همدانی، ۱۴۰۸: ۷۸؛ بلاذری، ۱۳۹۷: ۱۳۶/۳-۱۳۷؛ سلاوی، ۲۰۰۱: ۶۷). به دنبال او، برادرش «سلیمان بن عبدالله» آمد و بعد از قتل برادرش ادریس، به نواحی «تاهرت» رفت؛ اما به سبب حکومت اغلییان (۱۸۴-۲۹۷ ه.ق.)، نتوانست در آنجا ساکن شود و همراه با علویانی دیگر به «تلمسان» آمد و در آنجا ساکن شد و «زناته» و سایر قبایل بربر آنجا تسلیم او شدند. مردم آن سامان به احترام تبار شریفشان به گرمی از آنها استقبال کردند و ایشان دولت‌های کوچکی بنیان نهادند. این امیرنشین‌های حسنی همگی هم‌پیمان عموزادگان خود، ادریسیان بودند و اگرچه هیچ یک به قدرت و شوکت ادریسیان نرسیدند، اما امارت‌های درخشانی بودند که در نشر اسلام و آرمان‌های علویان در مغرب تأثیری ژرف داشتند (مؤنس، ۱۴۰۷: ۱۷۹). اولین قبایل بربری که علویان در بین آنها پایگاه به دست آوردند، قبایل «بتر» بود. به اعتقاد موسی لقبال «ورود بیشتر علویان، ابتدا بر شعبه‌هایی از قبایل «زناته»، که از «بترها» بودند، انجام گرفت و بعد از آن در قبایل دیگر از «برانس» اتفاق افتاد» (لقبال، ۱۹۷۶: ۲۰۹).

علویان در دل قبایل «بتر» و «برانس» پایگاه والایی یافتند. می‌توان گفت علت عمده انقراض ادریسیان علوی، برخلاف بسیاری از خاندان‌های حکومتی، در ناخشنودی مردم از آنها نبوده است بلکه اختلافات داخلی و یورش‌های وسیع دولت‌های اطراف سقوط آنها را به دنبال داشت؛ چراکه فرزندان علوی ادریس تا قرن‌ها پس از انقراض دولتشان در فاس و مغرب نزد مردم محترم بودند (ابن خلدون، ۲۰۰۳: ۲۵/۱-۲۶) و تا زمان قیام فاطمیان حرکتی مخالفت‌آمیز بر ضد علویان از جانب قبایل بربر انجام نگرفت. مهم‌ترین مخالف فاطمیان، در میان بربرها، بعد از تشکیل خلافت، قبایل زناته بود. تا قبل از تشکیل خلافت فاطمیان، شورش و مخالفتی حتی از این قبایل علیه علویان دیده نمی‌شود. مخالفت‌هایی که بعداً این قبایل علیه فاطمیان انجام دادند، به عملکرد فاطمیان در برتری قبایل رقیب آنها و تعصب مذهبی و از همه مهم‌تر تحریک امویان اندلس باز می‌گردد (ابن عذاری، ۱۹۴۸: ۲۱۹/۲-۲۲۰). این نشانه رضایت تامی بوده که از علویان در مغرب وجود داشته است. آنچه موجب تمایز بعدی علویان از فاطمیان شد، این بود که علویان تا قبل از تشکیل خلافت فاطمیان، در مناطقی که حکومت می‌کردند، عقیده و مذهب معینی را تعیین و تحمیل نمی‌کردند و در کنار فرقه‌های موجود و اهل سنت زندگی می‌کردند و آنچه از رعایای خود درخواست داشتند، محبت به اهل بیت (ع) بود.

به هر حال آنچه به بسترسازی دعوت فاطمیان در افریقیه و مغرب کمک کرد، نفوذ ادریسیان و علویان در بین قبایل بربر بود. ورود این علویان زیدی‌مذهب (عبدالحمید، ۱۹۹۴: ۴۲۳/۲؛ لقبال، ۱۹۷۶: ۲۰۷) یا سنی (مونس، ۲۰۰۴: ۳۷۲/۱-۳۷۳؛ بیلی، ۱۹۹۳: ۶۱) به مغرب و به دنبال آنها قیام ادریسیان، اذهان بربرها را برای پذیرش دعوت قیامگران علوی آماده کرد و اگر دعوت و ظهور فاطمیان مسبوق به فعالیت‌های علویان نبود، گرایش به ایشان به سرعت انجام نمی‌گرفت. چون مغرب با علویان و عقاید آنها آشنا و برای پذیرش آرای فاطمیان آماده بود، و آنها به ادعای خودشان، از علویان بودند. سیاست عبیدالله مهدی (۲۹۷-۳۲۲ ه.ق.) به خصوص در دوران قیام این بود که به عنوان فردی علوی معرفی شود. زیرا نزد بربرها و مخالفان خلافت عباسیان (۱۳۲-۶۵۶ ه.ق.)، علویان برای خلافت مشروعیت داشتند. تصور عده‌ای از اهالی مغرب، در ابتدا، راجع به فاطمیان این بود که آنها همان علویان و ادریسیان هستند. برخی از جغرافی‌دانان و جهان‌گردان در

همان زمان به این مطلب اشاره دارند. «اصطخری» می‌گوید: «طنجه ولایتی فراوان است. در آن شهرها و دیه‌ها و بیابان‌ها باشد از حدود بربر و قصبه، این ولایت را فاس گویند و یحیی فاطمی آنجا مقام دارد. عبیدالله فاطمی هنوز آن را نگشوده بود تا این غایت» (اصطخری، ۱۳۷۸: ۴۱).

از آنچه بیان شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که تشیع به سرعت در میان بربرها گسترش یافت و زمینه‌ساز برپایی حکومت‌های شیعه در شمال آفریقا، از جمله دولت ادریسیان در سال ۱۷۲ ه.ق. و دولت فاطمی در سال ۲۹۷ ه.ق. گردید. بی‌شک گسترش تشیع در میان بربرها، به هر نسبت که باشد، از طریق ماجرای فتح اندلس بدان سرزمین نیز راه یافته است، چنان‌که معروف است در اولین عملیاتی که برای فتح شبه‌جزیره ایبری به فرماندهی طارق بن زیاد در سال ۹۲ ه.ق. انجام شد، دوازده هزار مبارز حضور داشتند که بیشترشان بربر بودند (طبری، ۱۹۶۴: ۶۸/۶) و طبیعی است که این بربرها اندیشه‌ها و اعتقادات ایمانی خود را به همراه داشته باشند. یکی از محققان می‌گوید: «بازتاب تشیع در اندلس برای اولین بار در میان بربرهایی بود که همراه با عرب‌ها در فتح شرکت جستند و عرب‌ها به واسطه آنان توانستند ثمره پیروزی را برداشت کنند» (مکی، ۲۰۰۴: ۹).

شایان ذکر است که ارتباط بربرهایی که به اندلس رهسپار شدند، با برادران مغربی‌شان قطع نشد. از این‌رو آنان از اندیشه شیعی و مبانی تشیع، که بازتاب گسترده‌ای در میانشان داشت، دور نشدند. از این گذشته، مهاجرت‌های بربرها به اندلس همواره ادامه یافت. گفته شده در دوران سلطنت عامریان (۳۶۰-۳۹۹ ه.ق.)، منصور بن ابی‌عامر از بربرها (ابن‌زیری، ۱۹۵۵: ۱۶) از جمله قبیله صنهاجه، یاری طلبید (ابن‌آبار، ۱۹۸۷: ۲۶۸/۱-۲۷۷). از آنجایی که بیشتر صنهاجیان، شیعه یا از طرفداران تشیع بودند، گرایش خود را به این مذهب در اندلس از یاد نبردند. آنان به اندازه‌ای نفوذ داشتند که در روزگار عبدالرحمان بن منصور فقه اهل تسنن را نپذیرفتند و گروهی از اندلسی‌ها را به مذهب خود درآوردند (ابن‌عداری، ۱۹۴۸: ۴۸/۳).

وقتی حضور شیعیان در مغرب منجر به برپایی حکومت‌های شیعه شد، این حکومت‌ها نیز در انتقال تشیع به اندلس ایفای نقش کردند که اولین آنها حکومت ادریسیان بود. گفته می‌شود زمانی که ادريس دوم به فرمانروایی رسید (ابن‌آبار، ۱۹۸۷:

۵۳/۱-۵۶) گروه‌هایی از سایر سرزمین‌ها، از جمله آفریقا و اندلس، پیرامون او حلقه زدند تا جایی که ۵۰۰ سوارکار از قیس و ازد و مذحج و دیگر قبایل به سال ۱۸۹ ه.ق. نزد وی گرد آمدند (سلاوی، ۲۰۰۱: ۳۱/۲؛ مغنیه، ۱۴۰۵: ۲۶۵). ارتباط ادریسیان با امویان در اندلس مبتنی بر دشمنی و خصومت بود. لوی پروونسال در تشخیص عوامل این خصومت معتقد است این دشمنی بازمانده درگیری و نزاع معروف میان امام علی (ع) و معاویه است؛ هرچند با توجه به مصائبی که شیعیان از دست خلفای بنی‌امیه دیدند دشمنی ریشه‌دار امویان و علویان را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. سیاست ادریسیان، ترویج تشیع در اندلس از طریق پشتیبانی جنبش‌های انقلابی و مخالف دولت اموی مانند جنبش عمر بن حفصون بود (خفاجی، ۱۴۳۳: ۹۲-۹۷). به احتمال قوی، باید علت رشد نهضت عمر بن حفصون را کمک‌های مادی و معنوی ادریسیان دانست، خصوصاً آنکه خاندان ادريس برای به دست گرفتن مغرب دور، در سایه مذهب شیعه زیدی، نقشه‌ها در سر داشتند (بیسعین، بی تا: ۷).

نتیجه

آیین اسلام بعد از فتح مغرب به دست سپاه اسلام در این مناطق منتشر شد و با ورود سپاه اسلام به این مناطق، بربرها و اهالی مغرب در کنار مسلمانان در نشر و گسترش آن کوشیدند. قبایل بربر ساکن مغرب، که پس از فتوحات از حق خود محروم، و با بی‌توجهی حاکمان اموی و عباسی مواجه شده بودند، اهل بیت (ع) و علویان را تنها ملجأ آرزوهای خود می‌دیدند و برای اصلاح وضعیت موجود خود به آنها متوسل شدند. محبت به اهل بیت (ع) در بین تمام ساکنان مغرب وجود داشت و انتساب به اهل بیت (ع) نزد آنها شرف و افتخار محسوب می‌شد. از این‌رو سلطه حکومت‌های اموی، به‌ویژه عباسی، مانع از نفوذ و گسترش سیاسی و فکری تشیع در سرزمین مغرب نشد. به تصریح منابع تاریخی، امام صادق (ع) در سال ۱۴۵ داعیانی را از سوی خود برای تبلیغ مذهب تشیع به مغرب فرستاد. این داعیان همواره مردم را به اطاعت از اهل بیت (ع) فرا می‌خواندند تا آنکه دل‌های بسیاری از اهالی کتامة و دیگر شهرها به محبت اهل بیت (ع) گروید و شیعه شدند. با این اقدام امام صادق (ع) زمینه حضور و فعالیت علویان در مغرب فراهم شد. علویان بیشترین نفوذ و پایگاه را نزد قبایل بربر مغرب به

دست آوردند. حضور مستمر علویان در مغرب منجر به تشکیل حکومت‌هایی از سوی آنان شد. بنابراین، می‌توان گفت نفوذ شیعه و علویان در مغرب از زمان‌های قبل از ادریسیان و فاطمیان بوده و زمان حضور شیعیان در مغرب، به اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم باز می‌گردد.

پی‌نوشت‌ها

۱. برانس، عنوان یکی از دو شعبه اصلی بربر و از ساکنان کهن مغرب؛ علمای نسب‌شناس بربر و عرب برآوند که بربران به دو شاخه اصلی برنس و مادغس (یا مادغیس ملقب به ابتر) تقسیم می‌شوند. در منابع اسلامی شکل جمع این دو نام برانس و بتر آمده است؛ نک.: مریم حسن دوست، «برانس»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۱.
۲. بتر، نام یکی از دو قبیله اصلی بربر که به همراه قبیله برانس، بربرهای ساکن شمال آفریقا را تشکیل می‌دهند. برای اطلاع بیشتر نک.: بهزاد لاهوتی، «بتر»، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر: کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱۱.
۳. تهرت یا تاهرت؛ یاقوت حموی می‌گوید این نام بر دو شهر روبه‌روی هم در غرب دور اطلاق می‌شود که یکی تاهرت کهن و دیگری تاهرت نو، نامیده می‌شود؛ نک.: یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۷-۹.
۴. وانشریس یا وانشریش؛ کوهی در مغرب میان دو شهر ملیانه و تلمسان؛ نک.: یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۳۵۵.

منابع

- ابن أبار، أبو عبدالله محمد بن عبدالله (١٩٨٧). *الحلة السيرة، شرح حال المستنصر، تحقيق: حسين مونس،* قاهره: الشركة العربية للطباعة والنشر، الطبعة الاولى.
- ابن ابى ضياف، احمد (١٩٦٣). *اتحاف اهل الزمان باخبار تونس، تونس: بى نا.*
- ابن ابى زرع، على ابن ابى زرع فاسى (١٩٧٢). *الأنيس المطرب بروض القرطاس فى أخبار ملوك المغرب و* تاريخ مدينة فاس، رباط: دار المنصور.
- ابن اثير، عزالدين ابوالحسن على بن محمد (٢٠٠٣). *الكامل فى التاريخ، تصحيح: محمد يوسف دقاق،* بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الرابعة.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (٢٠٠٣). *العبر و ديوان المبتداء والخبر فى أيام العرب والعجم والبربر و* من عاصرهم من ذى السلطان الاكبر، بيروت: دار الكتاب العلمية، الطبعة الثانية.
- ابن زهره، تاج الدين بن محمد بن حمزه (١٣١٠). *غاية الاختصار فى اخبار البيوتات العلوية، بولاق: الطبعة* الاولى.
- ابن زيرى، عبدالله بن بلقين بن باديس بن حبوس (١٩٥٥). *مذكرات الأمير عبدالله المسماة بكتاب التبيان،* تحقيق: ليفى بروفنسال مصر: دار المعارف.
- ابن طباطبا، ابو اسماعيل ابراهيم بن ناصر (١٣٧٢). *مهاجران ابوطالب، به انضمام كشف الارتباب، ترجمه:* محمدرضا عطايى، مشهد: آستان قدس رضوى، چاپ اول.
- ابن عذارى مراکشى (١٩٤٨). *البيان المغرب فى اخبار الأندلس والمغرب، تحقيق: ج. س. كولان، ا. ليفى* برونساله ليدن.
- ابن عنبة، جمال الدين احمد بن على حسيني (١٣٦٣). *الفصول الفخرية، تصحيح: سيد جلال الدين محدث* ارموى، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى.
- ابن عنبة، جمال الدين احمد بن على حسيني (١٩٩٦/١٤١٧). *عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، قم:* مؤسسه انصاريان.
- ابن فقيه همدانى، ابوبكر احمد بن محمد (١٤٠٨). *مختصر البلدان، بيروت: دار احياء التراث العربى، الطبعة* الاولى.
- ابن قتيبه، عبدالله بن مسلم (١٣٧٣). *المعارف، تحقيق: ثروه عكاشه، قم: منشورات رضى.*
- ابو ضيف، احمد (١٩٨٣). *اثر العرب فى تاريخ المغرب خلال عصرى الموحدين و بنى مرين (٥٢٤-٨٢٧* ق)، بى جا: دار البيضاء، دار النشر المغربيه.
- ابوزيدون، وديع (٢٠٠٥). *تاريخ الأندلس من الفتح الاسلامى حتى سقوط الخلافة فى قرطبة، عمان: الاهلية* للنشر والتوزيع.
- ادريس، هادى روجى (١٩٩٢). *الدولة الصنهاجية: تاريخ أفريقيا فى عهد بنى زيرى من القرن العاشر إلى* القرن الثانى عشر الميلادى، ترجمه: حمادى ساحلى، بيروت: دار الغرب الاسلامى، الطبعة الاولى.
- اسماعيل، محمود (١٩٧٦). «الملكىة والشيعه بأفريقيا إبان قيام الدولة الفاطمية»، *المجلة التاريخية المصرية،*

ش ۲۳، ص ۷۳-۱۰۶.

اصطخری، ابراهیم بن محمد (۱۳۷۸). *المسالك والممالك*، به اهتمام: ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

اصفهانى، ابوالفرج على بن الحسين بن محمد بن هيثم (بى تا). *مقاتل الطالبين*، تحقيق: سيد احمد صقر، نجف اشرف: مؤسسة النبراس.

بكرى، ابويعبيده عبدالله بن عبدالعزيز بن محمد (بى تا). *المسالك والممالك، المغرب فى ذكر بلاد افريقية والمغرب*، تحقيق دوسلان، بغداد: مكتبة المثنى.

بلاذرى، احمد بن يحيى بن جابر (۱۳۹۷). *انساب الاشراف*، تحقيق: محمد باقر المحمودى، الجزء الثالث، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، الطبعة الاولى.

بيصعين، عبدالكريم (بى تا). *الصراع الفاطمى الاندلسى فى المغرب الأقصى*، بايان نامه كارشناسى ارشد، رباط: منتشر نشده.

بيلى، محمد بركات (۱۹۹۳). *التشيع فى بلاد المغرب الاسلامى حتى منتصف القرن الخامس الهجرى*، قاهره: دار النهضة العربية.

جرارى، عباس (۱۹۹۴). «الموحدون ثورة سياسية و مذهبية»، *مجلة المناهل*، ش ۱.

جىالى، عبدالرحمن (۱۹۸۳). *تاريخ الجزائر العام*، بيروت: دار الثقافة، الطبعة السادسة.

خفاجى، كاظم عبدنتيش (۱۴۳۳). *التشيع فى الاندلس منذ الفتح الاسلامية حتى سقوط غرناطة ۹۲-۱۹۷ ق*، بغداد: مؤسسة الراشد للمطبوعات.

رازى، محمد بن سهل (۱۹۹۵). *اخبار فخر و خبر يحيى بن عبدالله و اخيه ادريس بن عبدالله: انتشار الحركة الزيدية فى اليمن والمغرب والديلم*، تحقيق: ماهر جرّار، بيروت: دار المغرب الاسلامى.

ساعى، على بن انجب (۱۳۰۹). *مختصر اخبار الخلفاء*، ج ۲، قاهره: بولاق، الطبعة الاولى.

سالم، سيد عبدالعزيز (۱۹۸۲). *تاريخ المغرب فى العصر الاسلامى*، اسكندريه: مؤسسة شباب الجامعة، الطبعة الثانية.

سلاوى، احمد بن خالد (۲۰۰۱). *الاستقصاء لأخبار دول المغرب الأقصى*، پژوهش: احمد ناصرى، رباط: انتشارات وزارة الثقافة والاتصالات المغربية.

شبيستري، عبدالحسين (۱۳۷۹). *مشاهير شعراء الشيعة*، قم: انتشارات امام على (ع).

طالبى، محمد (۱۹۹۵). *الدولة الأغلبيّة*، ترجمه: منجى صيادى، بيروت: دار الغرب الاسلامى، الطبعة الثانية.

طبرى، ابوجعفر محمد بن جرير (۱۹۶۴). *تاريخ الرسل والملوك*، تحقيق: ابى الفضل ابراهيم، قاهره: دار المعارف، الطبعة السادسة.

عبادى، احمد مختار (۱۹۵۸). «سياسة الفاطميين نحو المغرب والاندلس»، *مجلة معهد الدراسات الاسلامية*، مادريد، ج ۶، ش ۱-۲.

عبادى، احمد مختار (۱۹۷۸). *فى تاريخ المغرب والاندلس*، بيروت: دار النهضة.

عباس، خليل هاشم؛ نصر الله، جواد منشد (۲۰۰۱). «كتاب الأنساب لابن عبدالحليم دراسة فى منهجية و

موراده»، مجلة آداب البصره، ش ٣٠.

عبدالحميد، سعد زغلول (١٩٩٤). تاريخ المغرب العربى، اسكندريه: منشأ المعارف.
عدوى، احمد ابراهيم (١٩٧٠). المجتمع المغربى مقوماته الاسلاميه والعربيه، قاهره: مكتبة الانجلو المصريه.
غالب، مصطفى (١٩٦٥). تاريخ الدعوة الاسماعيليه، بى جا: دار الاندلس، الطبعة الثانية.
غلاب، عبد الكرم (٢٠٠٥). قراءة جيدة فى تاريخ المغرب العربى، بيروت: دار الغرب الاسلامى، الطبعة الاولى.

قاضى نعمان، ابو حنيفه نعمان محمد بن تميم مغربى (١٩٧٠). افتتاح الدعوة؛ رساله فى ظهور الدعوة العبيديه الفاطميه، بيروت: دار الثقافة، الطبعة الاولى.

قاضى نعمان، ابو حنيفه نعمان محمد بن تميم مغربى (١٩٨٧). شرح الاخبار فى فضائل ائمة الاطهار، تحقيق: محمد حسيني جلالى، قم: مؤسسه نشر اسلامى.

قاضى نعمان، ابو حنيفه نعمان محمد بن تميم مغربى (١٩٩٧). المجالس والمسائرات، تحقيق: حبيب الفقهى، ابراهيم شبوح و محمد عيلاوى، بيروت: دار الغرب الاسلامى، الطبعة الثانية.
قريشى، عماد الدين ادريس ابن الحسن (بى تا). عيون الأخبار و فنون الآثار، بى جا: دار الاندلس للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الرابعة.

كعاك، عثمان (٢٠٠٣). موجز التاريخ العام للجزائر من العصر الحجري إلى الاحتلال الفرنسى، مقدمه و ويرايش: ابوالقاسم سعد الله و ديكران، بيروت: دار الغرب الاسلامى، الطبعة الاولى.

لقبال، موسى (١٩٧٦). دور كتامة فى تاريخ الخلافة الفاطميه منذ تأسيسها الى منتصف القرن الخامس الهجرى، الجزائر: الشركة الوطنية للنشر والتوزيع.

مجهول المؤلف (١٨٦١). العيون والحدائق فى اخبار الحقايق، ج ٣، ليدن: بى نا.
مرغى، جاسم عثمان (٢٠٠٥). الشيعة فى شمال أفريقيا، بيروت: مؤسسة البلاغ، دار سلونى.
مسعودى، ابوالحسن على بن حسين (٢٠٠٧). مروج الذهب و معادن الجوهر، بيروت: دار الكتاب العربيه، الطبعة الثانية.

مغنيه، محمد جواد (١٤٠٥). الشيعة والتشيع، بيروت: شريف.
مقرزى، تقى الدين احمد بن على (١٩٤٩). تعاض الحنفاء بذكر الأئمة الخلفاء، تحقيق: جمال الدين جمال، قاهره: دار الفكر العربى، الطبعة الثانية.

مكناسى، ابوالعباس احمد بن محمد (١٩٧٤). جذوة الاقتباس فى ذكر من حلّ من مدينة فاس، رباط: دار المنصور.

مكى، محمود على (٢٠٠٤). التشيع فى الاندلس من الفتح حتى نهاية الدولة الاموية، قاهره: مكتبة الثقافة الاسلاميه، الطبعة الاولى.

مونس، حسين (١٩٨٧/١٤٠٧). اطلس تاريخ الاسلام، قاهره: الزهراء للاعلام العربى، الطبعة الاولى.
مونس، حسين (٢٠٠٤). معالم تاريخ المغرب والاندلس، قاهره: مكتبة الأسرة.
يعقوبى، احمد بن اسحاق بن جعفر بن وهب بن واضح (١٣٤٧). البلدان، تهران: بنگاه ترجمه و نشر كتاب.